

متن پرسش

وای من وای من وای من چگونه زنده ام بی عشق؟ جوابش معلوم است که اصلاً زنده نیستم؛ خستگی مفرط، افسردگی همیشگی، فشار لحظه به لحظه، ناراحتی مدام، اضطراب دائم. اینها نشانه حیات که نیست، هست؟ در ته ته راه مرگ می‌زییم که هیچ هیچ مرا نمی‌رامد و آشفته‌گی داریم و هر دم به کاری و عدم ثبات مرا به مرگ و نیستی مایل کرده! که ناگهان بر دل نگریم و وحشت مرا سوزاند! محبت هیچ در دل ندارم؛ نمازی از روی محبت نداشتم، تنها کسی که دوست نمی‌دارم خدایم بود! تنها کسی که به دل نمی‌شناسم، حسین اوست! استاد زندگی عادی هم دچار اختلال شده لطفا راهنمایی بفرمایید که چگونه راه دوست داشتن را بر دل بیابم؟ کتاب حب اهل بیت رو خواندم اما مرا نرساند. و اینک احسان به همسر و پدر و مادر و رفیقان بسیار سخت شده و زندگی را سرد و تاریک برایم گماشته. که تا خدایی در میان نباشد، دلی نیست و حبی به او نیست و حب در احسان به خلق او نیست.

متن پاسخ

باسمه تعالی، سلام علیکم: حکایت قبض و بسط، حکایت هر انسانی است که در راه قرار گرفته و تازه حال با قبض و بسط خود روبرو می‌شود. و این حکایت از آن دارد که آری باید خود را بازخوانی کنیم تا به جایی برسیم که به گفته‌ی شما خودمان برای خودمان قابل پذیرش باشیم. اینجاست که همان‌طور که در حدیث ثقلین داریم قرآن با همه آن معارف کافی نیست باید انسان‌های بزرگ و متعالی مد نظر آیند یعنی امامان معصوم. حال ما در تاریخی هستیم که مفهوم ما از امامان معصوم باز کافی نیست باید شخصیت آنان مد نظر آیند که همچنان که استادان عرفان می‌گویند استادان سلوکی کمک کار می‌توانند باشند و به نظر بنده رهبر شهیدمان نمادی از آن حضورند. مسلماً امروز بدون توجه به شخصیت رهبر شهیدمان در حضور انسانی خود که به سوی حقیقت باشد نمی‌توانیم حاضر شویم. مهم آن است که بدانیم این مسیر مسیری است که بدون قبض و بسط و یا بدون جلال در کنار جمال نیست در این رابطه خوب است به سوال شماره ۴۱۶۳۹ نظری داشته باشید. خوشا به حال ملتی که از آن رهبر شهید آموخته است که با «وقار» و «تاب‌آوری» و «ایمان» می‌تواند جهان را دگرگون کند. و این است معنای زندگی و حضور در آینده‌ای که در خود آغاز کرده‌ایم و آن

زندگی را به صورتی بدیهی در خود احساس می‌کنیم، به همان صورتی که پیامبران، حقیقت را در خود احساس می‌کردند و در آن راستا با همان بعثت درونی ایفای نقش می‌نمودند. موفق باشید